



تأثیر ایرانیان در تاسیس و اداره

دیوان اسلامی و مبداء تاریخ و مسکه

در اوایل اسلام اموال و غنائم جنگی را مسلمانان بمسجد پیغمبر (ص)، در مدینه، میردند و هر قسم که پیغمبر (ص) مقتضی و مناسب میدانستند تقسیم میکردند. در زمان خلافت ابوبکر نیز بهمین نحو عمل میشد و غنائم، طبق مقررات قانون شرع، تقسیم میگردد. اینکار به همین وضع ادامه داشت تا در سال ۱۵ هجری، یعنی در زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه دوم مسلمین، که خزائن شاهان ایران به تصرف تازیان در آمد و بارهای زروسیم و جواهر گرانبها و لباس های فاخر، یکی پس از دیگری، به مدینه میرسید عمر مصلحت چنان دید که آن اموال را میان مسلمین تقسیم کند. لکن نمیدانست چگونه بدین کار دست زند. الفخوری مینویسد: «در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود، و فتنه عمر را در کار خود متحیر دید، بدو گفت: یا امیر المؤمنین شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان مینامیدند و کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان میشد و استثنائی در کار نبود. کسانی که مستحق وظیفه و مستمری بودند مراتب و درجاتی داشتند که خللی در آن روی نمیداد. عمر اینکار را پسندید و شرح و وصف دیوان را از آن مرزبان ایرانی خواست. مرزبان بشرح آن پرداخت و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را، به همان ترتیب متداول در دوره ساسانیان، برقرار ساخت و بدین ترتیب با تدبیر و راهنمایی یکفر ایرانی، دیوان محاسبات اسلامی تأسیس گردید و از آن تاریخ (سال ۱۵ هجری) ببعد بازبان و ارقام فارسی و زیر نظر حسابداران مجرب ایرانی، بکار خود ادامه داد. این کار فکری که تنها در اختیار حسابداران ایرانی بود به همین وضع ادامه داشت و بمدت ۵۰ تا ۶۰ سال، یعنی تا زمان خلافت عبدالملک

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر.

بن مروان و حکومت جابرانه سردار معروف وی حجاج بن یوسف، دیوان محاسبات کشورهای اسلامی، بخصوص ولایات عراق و ایران، باخط و زبان و رقم فارسی زیر نظر ایرانیان اداره میشد. در این موقع، شخصی بنام صالح بن عبدالرحمن منشی، پسر یکی از اسیران سیستان که در نزد زادن فرخ ایرانی که سمت ریاست دفتر و حسابداری درآمد سواد (کلده) را داشت کار میکرد، مدعی شد، که میتواند کلیه حسابهای دیوان محاسبات را بعربی بنویسد. حجاج بن یوسف که در دشمنی با مردم غیر عرب بخصوص ایرانیان تعصب و شدت عمل زیاد داشت از این خبر آگاه شد و فوری دستور داد این کار به مرحله اجرا درآید. ایرانیان در این هنگام حاضر شدند یکصد هزار درهم به صالح بدهند و او بگوید از عهده اینکار بر نمی آید. ولی صالح نپذیرفت. مردانش، فرزند زادن (که در آن موقع پدرش در راه اجرای این مقصود به قتل رسیده بود) بر او بانگ زد و گفت: «همچنانکه ریشه زبان فارسی را قطع کردی خدا نسلت را در این عالم قطع کند.» بهر حال این فرد ناسپاس باعث شد که عبدالملک، به دستگیری قائم مقام درنده خوی خود، حجاج بن یوسف، نفوذ خط و زبان ایرانی را بطور موقت از دوائر دولت اسلامی قطع کند.

در اینجا نوشته المبلادزی، در کتاب فتوح البلدان نقل میشود که بطور وضوح میرساند برای اجرای این مقصود چگونه نقشه قتل زادن فرخ ایرانی را کشیدند و پس از شهید شدن او دفاتر دیوان محاسبات را از فارسی به عربی تغییر دادند.

برگرداندن دیوان پارسی به تازی

«علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی، از شیوخ خویش روایت کند که دیوان خراج سواد و دیگر بخشهای عراق به پارسی بود. چون حجاج ولایت عراق جست، امر کتابت را به زادن فرخ پسر پیری سپرد. صالح بن عبدالرحمن مولای بنو تمیم که به تازی و پارسی نوشتن میدانست با وی بود. پدر صالح از اسیران سیستان بود. زادن فرخ وی را به خدمت حجاج آورد و صالح پسند خاطر وی افتاد. روزی صالح، زادگان فرخ را گفت: «توئی که مرا به خدمت امیر برده ای، ببینم که کار من سخت پسند وی است ترسم که مرا بر تو مقدم دارد و تو فرو افتی. گفت چنین مینداز که حجاج بمن نیازمندتر است. زیرا کسی جز من نجوید که حسابهای او را کفایت کند. صالح گفت: بخدا اگر بخواهم حساب را به تازی درآرم تو انم کرد. زادن فرخ گفت چیزی از آن را به تازی بگردان تا ببینم صالح آن کار را انجام داد. پس زادن فرخ او را گفت که تمارض کند و وی تمارض کرد. حجاج پزشک خویش را نزد وی فرستاد. پزشک در او علتی ندید. زادن فرخ چون این خبر شنود فرمان داد که صالح دست از تمارض بدارد. پس از آن، در آن هنگام که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی قیام کرده بود، روزی که زادن فرخ از منزلی بیرون شده به خانه خویش یا خانه کسی میرفت به قتل رسید و حجاج امر کتابت را به صالح سپرد. صالح

سخنی را که میان وی و وزادان فرخ در نقل دیوان تازی رفته بود باحجاج بازگفت. حجاج بر آن شد که دیوان را از پارسی به تازی بگرداند و صالح را بر آن امرگماشت. مردانشاه پسرزادان فرخ، صالح را پرسید: «چه میسازی بادهویه و ششویه» گفت: «مینویسم ده و نصف ده» پرسید چه سازی با (ابداء) گفت: (نویسم ایضاً) گفت: «چه سازی با اند؟» گفت: «اندهمان نیف است و هرچه زیادت آید بر آن بیفزایم». پس مردان شاه گفت: «خدایت ریشه از جهان بر کناد که ریشه پارسی بر کندی» وی را صد هزار درهم بدادند که خود را از بازگرداندن دیوان به تازی عاجز نمایاند، و از آن کار دست بدارد. صالح سر باززد و آن کار را به انجام رسانید.^۲

وضع تاریخ هجری قمری با کمک فکری ایرانیان

اعراب تا قبل از اسلام، تاریخی منظم نداشتند که متفق علیه تمام قبایل عرب باشد. هر دسته‌ای یک حادثه را که به نظرشان بزرگ آمده است مبداء تاریخ قرار داده بودند. یک دسته ریاست عمرو بن دبیعه وعده‌ای از قریش وفات ولید بن مغیره و برخی وفات هشام بن مغیره مخزومی و جمعی از اولاد ابراهیم، آتش خلیل وعده‌ای از اولاد اسماعیل، بنای کعبه و همچنین هر قومی چیزی را مبداء تاریخ قرار داده بودند. این تواریخ هم در میانشان دائمی و همیشگی نبوده بلکه تغییر میکرده است. مثل اینکه اولاد اسماعیل، بنای کعبه را مبداء تاریخ داشتند تا وقتی که از هم جدا شدند و از آن وقت هر دسته‌ای که از زمین (نهامه) خارج میشدند، روز خروج را مبداء قرار میدادند. و آنان که باقی ماندند خروج سعد بنده و جیهینه بنی زید را مبداء قرار داده بودند، تا موقمی که کعب بن لوی وفات کرد، از آن پس وفات او را مبداء تاریخ شمردند و سپس (عام الفیل) یعنی هجوم حبشیان به ریاست ابرهه بن الصباح الحبشی پادشاه یمن به مکه، مطابق سال ۳۸ از سلطنت انوشیروان، مبداء تاریخ شد که از همه تواریخ آنها مشهورتر است. به نوشته ابن اثیر تا زمان عمر هم تاحدی در بین اعراب معمول بوده است. بعد از ظهور اسلام، تاریخ‌های قدیم آنان از شهرت افتاد و تاریخی منظم نداشتند و از سال هجرت تا وفات پیغمبر (ص) هر سالی بنام امر مهمی شهرت داشت: سال اول (سنة الاذن) نام داشت، یعنی سالی که پیغمبر دستور مهاجرت از مکه به مدینه داد و سال دوم (سنة الامر) یعنی سالی که به قتال امر فرمود و سال سوم (سنة التمهیص) یعنی سال آزمایش و همینطور به ترتیب «سنة الترفیه» و «سنة الزلزال» و (ستینال) و (سنة الاستغلاب) و (سنة الاستوا) و «سنة البرائه» و سال دهم (سنة الوداع) مشهور بود که سال رحلت حضرت محمد (ص) است. بعد از آن دیگر تاریخی در بین عرب معمول نبود تا زمان خلافت عمر که در سال هفدهم هجری و بقولی هیجدهم هجری به اشاره و کمک فکری ایرانیان تاریخ معروف هجری اسلامی وضع گردید.

چیزی که عمر را به فکر تاریخ منظم انداخت این بود که در آن وقت دولت اسلامی وسعت و حساب و کتاب زیاد پیدا کرده بود و بواسطه نداشتن تاریخ منظم، اغلب اشتباهاتی در محاسبات و مطالبات

وسكوك وسجلات پیش می‌آمد، چنانکه به قول ابوالفدا ونقل ابن اثیر و جمع دیگر از مورخان، نامه‌ای به عمر رسید به تاریخ شعبان، و عمر به شك افتاد که مقصود کدام شعبان است. بعضی نوشته‌اند که ابوموسی اشعری از طرف عمر حاکم یمن بود و به او نامه‌ای رسید به تاریخ شعبان و به حیرت افتاد که کدام شعبان است و به عمر نوشت و از اینجا عمر در صدد وضع تاریخی منظم برآمد و وجوه و اعیان صحابه را برای مشورت در اینکار دعوت کرد و اصحاب چنین رای دادند که باید از ایرانیان که در هر چیزی عالم و ماهرند استمداد بجوئیم و راه ضبط اوقات و تقسیم اموال در مواقع معینه و توقیت مطالبات را از آنان فرا بگیریم. پس با اتفاق آراء، یک نفر از پارسیان موسوم به هرمزان را که داخل در جرگه مسلمین بود نزد خود خواندند و از او در این مورد ارأئه طریق خواستند، هرمزان گفت مادر میان خود برای ضبط اوقات حساب (ماه و روز) یعنی ایام و شهور داریم و ترتیب حفظ اوقات و شماره ماه و سال را بایشان آموخت و عمر از روی گفته‌های هرمزان، وضع تاریخ هجری کرد که از آن زمان تا کنون میان مسلمانان برقرار است و کلمه (مورخ) معرب لفظ (ماه و روز) و از کلمه مورخ لفظ تاریخ مشتق است.

مسلمین بعد از اتفاق بر لزوم تنظیم اوقات، در ابتداء شك داشتند که کدام از تاریخ‌های معمول آن عصر مثلاً تاریخ رومی را در بین خود مرسوم کنند و بالاخره بواسطه بعد مبدأ یا اشکال کبیسه و یا اشتها بنام پادشاهان و ملتهای دیگر و مانند این جهات که در تواریخ دیگر هست، مصمم شدند که تاریخ مخصوص به خود وضع کنند و برای مبدأ این نوع تاریخ اختصاصی، حادثه‌ای بزرگتر از ظهور پیغمبر نیاقتند، و امر دائر در بین چهار چیز یعنی تولد و بعثت و هجرت و وفات پیغمبر اسلام (ص) بود. چون در تولد و بعثت آن حضرت اختلاف بود و وفات هم مورث تذکر تألم و تحزن میشد، بنابراین امر بر این مقرر شد که مبدأ راهجرت قرار بدهند، که آغاز شکوه و پیشرفت و جلالت اسلام است. هجرت پیغمبر اسلام روز سه‌شنبه هشتم ربیع الاول اتفاق افتاده بود از آنرو برای مبدأ تاریخ تقریباً شصت و هشت روز به عقب برگشتند و اول محرم آن سال را که بر حسب اوسط پنجشنبه و به حسب رؤیت روز جمعه بوده است، مبدأ قرار دادند و از این رو است که از اول محرم این سال تا آخرین روز حیات پیغمبر اسلام راده سال و دو ماه میگویند با وجود اینکه علی التحقیق بعد از هجرت نه سال و یازده ماه و بیست و دو روز زندگانی کرده است^۳. علت اینکه به عقب برگشته محرم را مبدأ قرار داده‌اند اهمیتی است که در عصر قدیم، این ماه در بین اعراب داشت و همچنین در نظر مسلمین به جهاتی (مانند استراحت و حرمت قتال و فراغت از زیارت خانه خدا و مراجعت حاج) محترم بود. از مسطورات فوق معلوم شد که تاریخ هجری، به امر عمر در سال ۱۷ یا ۱۸ هجری و بکمک فکری هرمزان ایرانی وضع شد و مبدأ آن روز پنجشنبه یا جمعه سالی است که پیغمبر اسلام از مکه به مدینه هجرت نموده است، و به عقیده جمعی اسامی شهور محرم، صفر، ربیع الاول الی آخر را از روی مناسباتی گذاشته‌اند که در موقع وضع این تاریخ داشته است. در ضبط تاریخ هجری در بین اهل

شرح چنین مرسوم است که از رویت هلال تارویت هلال بعد را یکماه گیرند و آن هرگز از ۲۹ روز کمتر و از سی روز بیشتر نباشد و بهمین ترتیب ۱۲ ماه هلالی را یکسال محسوب میدارند.^۴

سکه‌های رایج در قرن اول هجری

در مورد سکه‌های رایج در کشورهای اسلامی این مطلب قابل تذکار است که پس از استیلای تازیان بر ایران نامدتی پولی که در این سرزمین رواج داشت، همان سکه‌های ساسانی بود و مثل اینکه تازیان مقصود از سکه و نقش و سجمی را که روی آن بود درست نمیدانستند و متوجه نبودند که آن نقش صورت پادشاه و آن سجع نام پادشاهی است که بنام او سکه زده شده و هرگاه پادشاه دیگری بر سر کار می‌آمده صورت و نام خود را بر روی سکه‌ها نقش میکرده است. شاید هم چون مردم به سکه‌های ساسانی عادت و به عیار آنها اعتمادی داشتند، عمال تازی می‌ترسیده‌اند که اگر ظاهر سکه تغییر کند اعتبار آنها از میان برود، از آنرو عیناً سکه‌های ساسانیان را تقلید میکرده‌اند و نه تنها سکه‌هایی با تصویر و نام یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی زده، بلکه سکه‌های هومز چهارم و خسرو دوم پرویز را هم تقلید کرده‌اند و حتی در بخارا، سکه‌هایی با تصویر و نام بهرام پنجم زده‌اند و بدین گونه تا زمان عبدالملک بن مروان که از ۲۷ رمضان سال ۶۵ تا ۱۳ شوال سال ۸۶ هجری خلافت کرده است، همان سکه‌های ساسانی را تقلید میکردند. بدین معنی که تا زمان معاویه هنوز سکه‌ها نوزده بودند. در زمان معاویه هم که سکه زدند همان نقشهای ساسانی را تقلید کردند، و نام پادشاه ساسانی را همچنان به خط پهلوی مینوشتند و حتی نام معاویه را به همان خط روی سکه نقش میکردند و سپس در زمان عبدالملک بن مروان بار دیگر به همین ترتیب سکه‌هایی زدند و نام عبدالملک را به خط پهلوی روی آن نقش کردند و حتی هر عاملی از تازیان که در هر ناحیه ایران سکه‌ای به همین ترتیب می‌زد نام خود را به خط پهلوی بر سکه نقش میکرد. در سکه‌هایی که تا کنون بدست آمده، نام عبدالله بن زبیر و زیاد بن ابی سفیان و سمرة بن جندب و عبدالله بن عامر و عبیدالله بن زیاد و مسلم بن زیاد و عبدالرحمن بن زیاد و حکم بن ابی العاص و عبدالله بن خازم و محمد بن عبدالله بن خازم و طلحة بن عبدالله و عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر و عبدالملک بن عبدالله بن معمر و مصعب بن زبیر و مقاتل بن مسعم و مغیره بن مہلب بن ابی صفرة و امیة بن عبدالله و بشر بن مروان و عبیدالله بن ابی بکر و حمران بن ابان و عطیة بن الاسود و قطری بن الفجانه و عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث و حجاج بن یوسف و عبدالله بن الحارث و اسلم و قحطان دیده می‌شود که عمال تازی در نواحی مختلف ایران بودند. پس از آنکه سکه‌های ساسانی در نواحی دیگر ایران منسوخ شد و خلفا بنام خود سکه زدند، باز در طبرستان، تا چند قرن، چه عمال خلفا و چه پادشاهان و امرای محلی سکه‌های خود را به زبان و خط پهلوی می‌زده‌اند چنانکه تا سال ۱۶۱ تاریخ طبرستان که مطابق با سال ۱۹۵ هجری است، بنام مأمون و وزیرش فضل بن سهل سرخسی (ذوالریاستین) در طبرستان، به خط و زبان پهلوی، سکه زده‌اند و اسپهبدان و پادشاهان محلی نواحی مختلف طبرستان خط پهلوی را در سکه‌های

خود بکار برده‌اند و تا قرن پنجم، هنوز در این سرزمین بخط پهلوی سکه میزدند و گاهی کتیبه می‌ساخته‌اند. آخرین کتیبه‌ای که بخط پهلوی در مازندران باقی مانده بر بالای برجی است در (لاجیم) سوادکوه که بر سرگور الفوادم شهریاربن عباس بن شهریار، از آخرین شاهزادگان سلسله باوندی ساخته‌اند و تاریخ آن ۴۱۳ هجری است. اندکی پیش از آن، در سال ۳۷۷ هجری، شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر پادشاه معروف زیاری بیست و شش سال پیش از کشته شدنش، بنای معروف به گنبد قابوس را برای قبر خود ساخته، که گذشته از کتیبه عربی، بخط کوفی، يك کتیبه به خط و زبان پهلوی هم بر آن قرار داده است.^۵

این بود نمونه‌ای چند از تأثیر فکری ایرانیان هوشمند و باتدبیر در تمدن اسلامی که مورد تصدیق و تأیید عموم مورخان عرب و ایرانی واقع شده است و نقل آن موجبات سربلندی همیشگی مردم این سرزمین خواهد بود.

- ۱ - الفخری چاپ مصر ۱۹۳۸.
- ۲ - فتوح البلدان بلاذری ترجمه دکتر آذرنوش صفحه ۱۱۰.
- ۳ - تاریخ ابوالفدا و گزیده و شرح زیج‌خانی.
- ۴ - تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد جلال‌الدین همایی صفحه ۴۰۲ - ۳۹۹.
- ۵ - تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان تألیف مرحوم سعید نفیسی صفحه ۱۴۷.

ششگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
علی اصغر عالی‌نیا (نیا)

رتال جامع علوم انسانی
گوهر

بحریست ز معرفت کنار گوهر.
دریا، دریا، گهر، نثار گوهر.

کنج ادب است شاهکار گوهر
دریا طبعان، کنند از قلم طبع

